ومن یتوکل علی الله فهو حسبه

دعای اسماء الله الحسنی

در مطبع مصطفائی باهتمام محمد عبدالرحمن خان طبع شد

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

حمد وافر خدای را که با قوت قوت ناطقه بلی بها در عقد ثنای کبریای او بی بهاست و آفتاب
طبیعت در آسمان بیان ثنای او لانعم چون سها و نعت مشکا شروری را که رقعه لولاک لما
خلقت الافلاک حرفی از کتاب کرامت اوست صلی الله علیه و آله و اصحابه و سلم اما بعد
چنین گوید محرر این رقعات امان الله حسینی اصلح الله شانه که چون غواص طبیعت این کمینه
پاره چند از دریای محاورات بعضی از اجله روزگار بساحل بروز آورده بود از خیال آنکه در فکر بدر
بکار نرفته باشد در تالیف آن جرات می نمود عاقبت کار بفرمود خواهش ابنای روزگار بران آورد که
در انروج خمول بر آورده زیب و زینت گوش و گردن عروس ایام و دهر تا زمان حال از دستکاری
را یادگاری باشد ما مول از نکته سرایان فن بلاغت آنکه اگر صورت سهوی [illegible]
ملاحظه افتد التفات فرموده خرده نگیرند العفو عند کرام الناس ما مول رقعه اولی بخدمت
اقبال پناه میرزا جلال الدین حسین نیشاپوری دیوان صوبه کالنجر در سفارش درویشی صورت تحریر
یافت ساعات بحسنات و اوقات بخیرات مقرون باد چون گشایش قفل حجره عیش اینجانب [illegible]

بکلید توجه انجناب است و صدف دل در دریای وجود این معتقد حامل دُرِّ گرانمایهٔ اخلاص آن عالی
نصاب اجابا نگر نسیمی از بوستان توجه آن خلاصهٔ دانش و بینش وزیدن مشام متظاهر دوستان معطر
سازد دور از التفات نخواهد بود حامل بنیاد نامه از دریای طلاح سفینهٔ شریعت غریق الحال میخواهد که
در دریای طریقت غواصی نموده در حقیقت بدست آرد اما بار لباس تاهل کشیدن و پوشیدن آن سا
نیست مانع آمده اگر از توجه ساقی رقیمه [illegible] آن خداپرست بر لقمهٔ سیلوز غال مقید شود باعث
آزادی تمام خواهد بود ظلکم ممدود و بادا **رقعهٔ اخری** بجواب منیفهٔ مولانا فقیه شیخ وجیهی قریشی متضمن
علیت بزرگی که صورت واقعه در آئینهٔ صدق جلوه گر نمی شد صورت تحریر یافت آنکه بخواص خامه در
اخلاص از عمان دوات بساحل نامهٔ مشکین شمامه افگنده بود گوش و گردن عروس محبت ازیا
وزینت کشید چون بعضی سخنان اراجیف از زبان قلم بدایع رقم بگوش سامع رسید بمجرد رسیدن
آن ناخن شک چهرهٔ یقین را خراشید هر چند بر تقدیر تصدیق انجیان نمود صورت واقعه در آ
صدق جلوه گر نشد زنهار زنهار زبان قلم و قلم زبان را از گفتن و نوشتن اینچنین مقدمات نگاه دار
آنرا لوق ملازم ملا زبان نیست **بیت** هوش باش که سر در سر زبان ندهی + زبان سرخ سر سبز
مید هد بر باد + باقی حاکم اند والسلام **رقعهٔ اخری** بخدمت خواجه ظهیر الدین مشهور بمجذوم مراد
درباره نامرادی که صورت اخلاص در آئینهٔ خاطر خواجهٔ مذکور بعکس ظاهر شد صورت تحریر
یافت + بمرضیات الهی موفق باشند چون دینار وفا از بصرهٔ صدق و صفای حال محبت نامه
بارها در صرافخانهٔ امتحان مالک دینار آمده و زر اخلاص در محک آزمودن تمام عیار نموده فلاجرم
کلاه جاه از تارک سنگبار فرو نهاده معروض میدارد که خس و خاشاک کدورت بی باعث که به
نسبت مشار الیه در گرداب خاطر شریف جا گرفته از موج شفاعت این مخلص صمیمی بساحل
صفا رسانند و از نوید عفو این جریمه مخلص خود را رهین منت عظمی دانند لبیک و سعدیک

وَالْاَمْرُ بِیَدِکَ ٭ رقعهٔ اخری بخدمت امارت پناه مولانا حبیب کشمیری در شفاعت شخصی که
شکایت مولانای مذکور نموده بود صورت تحریر یافت ٭ فضیلت پناها نقش فاودت برالواح خواطر
طلبه می نگاشته باشند ظاهر است که خاطر شریف از باد صرصر شکایت حال فریعه اضطرابی بهم رسانده
بنا بر علیه مُوْمی الیه تقدتوبه و استغفار در دامن عجز و انکسار انداخته و زبین آستان مخلص ملازمان را
آسمان دعا ساخته بهزار الحاح معتصم بحبل المتین شفاعت است اگر بموجب آیه کریمه اَلْکَاظِمِیْنَ الْغَیْظَ
وَالْعَافِیْنَ عَنِ النَّاسِ حرف آزار از صفحهٔ خاطر بکزلک عفو تراشند داخل احسان خواهد بود وَاللهُ
یُحِبُّ الْمُحْسِنِیْنَ ٭ رقعهٔ اخری بخدمت حقائق پناه شیخ محمود مشتوفی در مصیبت فرزند دلبند
صورت تحریر یافت قَالُوْا اِنَّا لِلّٰهِ وَاِنَّا اِلَیْهِ رَاجِعُوْنَ ٭ بذات پاک پروردگاری که شمع روح در محفل
وجود آدم افروخته آتش محبت اوست تا کاتب اجل بکزلک جانگزای آن نقطهٔ دائرهٔ لعل فشان را
از صفحهٔ روزگار تراشیده روز روشن در چشم جهان بین دوستان از مطالعهٔ کتابت آن نجابت
شب دیجور شده فاما چون خورشید لطف مقدر مطلق و مدبر برحق کوهستان صبر باگوهر معیت
ارزانی فرموده هر آینه طالب آن گوهر باید بود اِنَّ اللّٰهَ مَعَ الصَّابِرِیْنَ ٭ رقعهٔ اخری که
بخدمت میرزا ابوالقاسم ترمذی المشهور بقاضی زاده صورت تحریر یافت انتظار نفاق که از
صحرای نامه هویدا بود دیده وفاق را انجلای بخشید سبحان الله عجب روزگاری است که جلاو
صفا از آئینه دلها بکلی زائل شده و حلاوت وفا از مذاق اخوان الصفا بالکل بصفرا مبدل گشته
دو دل نیست که چون دو شیشهٔ ساعت خالی از غبار یکدیگر یکساعت تواند بود مبادا
ایشان را در بازار اخلاص مثال دو دیو یگانگی بضاعت باشد امروز الفت وحشت است
و وحشت در انس باقی والسلام ٭ رقعهٔ اخری بخدمت مولوی معنوی استادی
شیخ جلال الدین سلّمه الله در طریق عذرخواهی صورت تحریر یافت ٭ اَلْاِنْسَانُ

مرکب من الخطا و النسیان + آدمی که شجرهٔ خلقت او از آب و طین ترتیب یافته باشد و جمال
ظهور او از مبادی مادر و پدر مقرر شده چه عجب اگر دست اضطراب بدامن و گریبان سلوک او
رسد آدم که ابوالبشر بود مرغ روح او از آشیانهٔ جنت بطمع دانهٔ گندم در دام حرص افتاد تا بدیگری
چه رسد بهر حال تقصیر و تردامنی سنت آبا و اجداد بنی آدم است و عفو و آمرزش سنت
آمرزگار عالم احیانا اگر تدبری به سنت آبا و اجداد گرفتار گردد مقبلان را سلوک بسنت الهی
از جمله سعادات عظمی ست والسلام رقعهٔ اخری بخدمت مولانا مومن ماورالنهری صورت
تحریر یافت + المتکلف حرام + دانش آگاها هر که را خانهٔ وجود از چراغ دانش روشن است نیک
داند که لباس سلوک آدمی از رنگ تکلف ساده باید تا آیت خجالت از ناصیهٔ حال او وقت
افراط و تفریط نخوانند چون حامل نیازنامه بتقصیر خود قائل شده و دست ندامت در دامن شفاعت
آویخته است تا بالضرور آتش کانون غضب را بآب عفو انطفا بخشند و بعد ازین نقش رضا را
بر لوح سلوک نوعی ثبت نمایند که هیچ آفریده صورت کلفت از آئینهٔ الفت آن محب مشاهده نکند
باقی مختار اند والسلام رقعهٔ اخری بخدمت افادت پناه عنایت خان درباره بیچاره که چهار
دختر داشت و در اسباب تجهیز آن عاجز بود صورت تحریر یافت + آفتاب توجه که از مشرق التفات
طلوع نموده بود جهان دوستی را منور گردانید امیدوار است که الله تعالی آن نیر عالم یاد آوری را
از عقدهٔ کسوف تغافل نگاه دارد حامل نمیقه قطب فلک استقامت است فاما چون فلک چهار بنات
که لیل و نهار بنات النعش وار گرد او دایر است منتهی الیه امر اتمیمه نموده که آخر هم چون پرکار سر
از قدم ساخته بحوالی آن مرکز دایرهٔ فتوت و مروت سایر گرد اگر این مراد بر لوح جبین او نقش بندد
وسیلهٔ اسم جمیل و اجر جزیل خواهد بود والباقی عند التلاقی رقعهٔ اخری
از جانب حقائق آگاه شیخ نورالله بخدمت میر عبدالله در سفارش شارخان

صورت تحریر یافت + جان سیادت و کان سعادت بعافیت باشند حامل نیاز نامه نخواهد
که از گلزار خدمت آن نقاوهٔ روزگار گل مقصود بدست آورده زیب دستار سرور دست آن
جمعیت دهد اگر مدعای او را نتیجه مقتضای قیاس او بخشند باعث اهم جمیل و اجر جزیل خواهد بود
العاقبة بالعافیة رقعهٔ اخری بخدمت عالیجاه صاحب الفقرا ز عنایات خان حقارت
مرزا یادگار بیک صورت تحریر یافت + حامل محبت نامهٔ همیشه زینت جبین اخلاص سجده را
از خاک آستان عالی میسر اند ظاهرا درین مدت از گفتگوی بعضی مردم ناهموار صورت وهمی بر
لوح روزگار او پیدا شده از خدمت شریف مانع آمده الحال چون مخلص ملازمان تحقیق نموده
که در ساحت بیدای وفاداری عقیدت او را از خار بیوفائی نقصانی نرسیده و تنبا بران
تصدیع میدهد که حرف وهم را از صفحهٔ خاطر او بکزلک التفات حک ساخته بطریق سابق
داخل بندگان خاص گردانند والسلام رقعهٔ اخری بخدمت فضیلت پناه افادت
دستگاه شیخ عمر در راه اجمیر صورت تحریر یافت + شعر وَرَدَتْ عَلَیَّ نَمِیقَةٌ مِنْ نَحْوِکُم وَفِی الْفُضُول
فَاقَ اَفَاضِلَ الدَّوَرَانِ + عزیز من تا نقش محبت مولد از لوح دل محو نکنی و صورت مودت بر
مسقط الراس از آئینهٔ جان فراموش نسازی معلوم نیست که حرفی از مراد بر لوح عزم خواهد
زنهار مصباح ترقی را از روغن وفتیلهٔ اقامت مدد نطلبی که در فضای ملک اقامت همای ترقی را
پروازی نیست اِلَّا مَا شَاءَ اللّٰهُ وَهُوَ عَلٰی کُلِّ شَیْءٍ قَدِیْرٌ رقعهٔ آخری بخدمت معارف آگاه
شیخ سلیم سارنگپوری صورت تحریر یافت + لَنْ یُصِیبَنَا اِلَّا مَا کَتَبَ اللّٰهُ لَنَا هُوَ مَوْلٰنَا جفا کش
آگاها درین سفر هر چند که دریای بلا را بازوی تکلیف شناوری نموده وهمی نماید ما چه
فائده که اصلا دیدهٔ امید بساحل نجات نمی افتد و هر چند سعی می کند که شاهراه مقصود را
عبور نموده خود را بشهر آرزو رساند اما روزگار غدار خسک آزار در راه ریخته

پای تمنا ... سازد و در لوح حال و آیینهٔ وقت سوای نقش حیرت و صورت حسرت پیدا
نیست بهر حال چون توجه عزیزان اثر عظیم دارد اگر احیاناً در وقت خاص این معتقد با اخلاص را
یاد فرموده در مادهٔ جمعیت او توجه فرمایند سهل که از توجه عالی دیدهٔ طلب چهرهٔ راحت مشاهده
کند والسلام رقعهٔ اخری بخدمت مولانا ضیائی در سلوک بی وفائی صورت تحریر یافت قفل
شفا با چراغ آشنائی کریم دیر روشن شود و از باد تفرقه چراغ روشنائی نیفزاید و گل صحبت لئیم اگرچه
بهم زود شکفته فاما دیر نپاید چه هرگاه احیاناً اگر شمع مزاج کریمی بباد کلفت ندیمی اضطرابی بهم رساند
باندک اصلاح بحال آید بخلاف صحرای طبیعت لئیم که از نسیم عذرخواهی جز غبار نفاق حاصل نکند
بلی ظرف سنگین دیر شکند و زود باصلاح آید و سفال گلی زود شکند و صلاح پذیر نشود حیف
که این همه اوقات در تربیت آن عزیز ضائع شده بیت سنگ مگس را اگر کنی مقلوب
عاقبت غیر سگ مگس نشود زیاده ازین گنجایش ندارد والسلام رقعهٔ اخری
بخدمت میرزا حبیب الله در سفارش ملازم قدیم اعتباری که در وقت پیری از خدمت
دور کرده بود صورت تحریر یافت بیت مردی از سفله مدان استوار کاینهمه فتنه است
بر انجام کار بلی سایهٔ نعام و محبت عوام را چندان اعتباری نیست دردمندی که گوهر عنفوان
جوانی و اسباب شباب کامرانی بمحبت بیدردی باخته باشد در وقت پیری که آیت خواری و علامت
بی اعتباری ست کجا رود و الحق اینچنین نامرادی را دور از نظر انداختن و با جمعی جدید در ساختن و
چشم وفا داشتن تمام نادانی ست و ثمرهٔ اینچنین بیوفائی کمال پشیمانی والسلام رقعهٔ اخری بخدمت
میر حسین شیرازی در وعظ و نصایح صورت تحریر یافت مخفی نماند که آدمی را تا حقیقت انسانی
با کمالات نفسانی جمع نشود و کمال معنی با جمال صورت فراهم نیاید در محفل بزرگان قدم زدن و
و قدم نهادن ظفر و میمنت نبخشد اتفاقاً اگر اینچنین صحبت واقع شود همواره

پشت پای عزت و وقار را از تیشهٔ زبان ناهموار نگاه باید داشت تا وجه اعتبار او از خرابات نبارد فاما از زبان بر این محبت دوستان چندان اعتمادی نیست تا بر دوستی شما اعتقادی نه ما علینا الا البلاغ المبین

رقعهٔ اخری در جواب کتابت عزیزی که متضمن تحقیق و تصدیق نسب و حسب میر شریف بود صورت تحریر یافت

آنکه تحقیق در نسب نامهٔ میر شریف رفته بود بوضوح پیوست الحق سیادت پناه حسب و نسب درست دارد فاما چون خورشید نسب مومی الیه را همیشه سحاب جهالت عارض و طاری هست و جمال وجودش از گوهر فضیلت عاری لاجرم دست تعرض خاص و عام بدامن اصالت آن خیر الانام دراز است و الا تا حال صورت نقصی در آئینهٔ کمال شرافت او ملاحظه نیفتاده و یقین تصور فرمایند والسلام

رقعهٔ اخری بخدمت میرزا بدیع الزمان تارک الدنیا در وعظ ترک اختلاط بالکلیه صورت تحریر یافت

بیت
شیر نر بوسد بخدمت مرد قانع را قدم
سگ خاید بدندان پای مردی هر دری

بعزیز من تا توانی بر وسادهٔ قناعت تکیه زده بحلیهٔ خدا شناسی عروس حال را محلی سازی و طریق خدمت خاص و عام را سرمایهٔ وقت خود ساخته بجان و دل پرداز و در جمیع اقوال و افعال خوشنودی ایزد متعال از دست ندهی من کان الله المولی فله الکل

رقعهٔ اخری بخدمت حاکم قصبه در شکایت گماشتهٔ ظالم او صورت تحریر یافت

اقبال پناها گماشته رسید فاما بمجرد رسیدن خلق الله از بدسلوکی او چون صبح گریبان دریده و چون شفق وار در خون نشسته اند امروز صورت ستمی که در ورق خیال تصور توان کرد در نگارخانهٔ ستم او پیوسته است و نقش هر ظلمی که در لوح عقل توان نگاشت در کتابخانهٔ ظلم او موجود است بهر حال چون مطابق نسخهٔ تقدیر تدبیر را در آن دخلی نیست فاما عاقبت کار همه با غم زدگان هر که در افتاد در افتاد یک مطالعه فرمایند والسلام

رقعهٔ اخری در جواب رقعهٔ اقبال پناه عنایت خان متضمن اخلاق ذمیمهٔ تقیا و ترک صحبت و اختلاط او صورت تحریر یافت

آنکه از اخلاق ردیهٔ تقیا اشعاری رفته بود بلی

مسکی بمثابتی که تا سائل صبح وار گریبان ندرد و از مشرق خانهٔ او روی آفتاب نان نه بیند و تدبیری که
بر مکحالهٔ قلم دوات اثر قدم او سواد صفحهٔ جمعیت را تیره و سیاه سازد و گنده طلبی که قطرهٔ باران علاقت در
زمین طبیعت او شرافت تخم پرورش دارد و دود و زنجی که شمع خاطر او به نسیمی بر مرده گردد و گرم مزاجی که در
آتشکدهٔ مزاج او هر که نشست دود چون دود بر خاست فاما با این همه رذالت در فن فضیلت جوانمردیست که
ابا از یک خاطر او بمذاق خاص و عام رسیده و جوهر زبان و لآلی بیان او اکلیل سخن را مکلل ساخته
و آخر هم طبیعت اهل فضل را با او اختلاطی هست فذر ما صفا و دع ما کدر **رقعهٔ اخری** در جواب کتابت
تحریری که متضمن اظهار حسد یک جماعه بود بصورت تحریر یافت و ملاذا هرگاه پدر بزرگوار ایشان در تمام
روید و این معامله چندان جستجو نموده فاما گوهری از رشتهٔ مقصود بانگشت آرزو نکشود تا بفرزندان
چه رسد نهایتش شیوهٔ خاندان آن جماعت است که پیوسته چشمهٔ خاطر عزیزان را بخس و خاشاک
عناد و مکدر دارند خواه صورت مدعا در آئینهٔ ظهور ظاهر شود یا نه این را مهر و نشسته بهر حال جهل
مرکب علاج پذیر نیست الا ما شاء الله والسلام **رقعهٔ اخری** بخدمت اصالت پناه حقایق
آگاه میان شیخ فضل الله صورت تحریر یافت آثار فیض سبحانی بر وجنات آن عالم اسرار ربانی
واضح و لائح باد خضر سیاست آن عیسی وقت رسید و مفاوضه رسانید آب حیات التفات که در ظلمت سواد
آن نوازشنامه مضمر بود سکندر آرزو را کامیاب ساخت و آنکه از قدوم بهجت لزوم مندرج بوده سلسله
سرور و شادمانی گشت فاما در ایام غیبت آن بزرگوار نوعی محنت و شدت انتظار کشیده که بنوعی
نتیجه [illegible] حقی بر ذمت قدوم ثابت گردانند چه از آمدن [illegible] مسافت دارد که این
نتیجه ایام [illegible] ظاهر من است و السلام علیکم و قلبی لدیکم **رقعهٔ اخری** بخدمت ملجاء مربی الفقرا
عنایت خان صورت تحریر یافت الحمد لله که قامت احوال الفقیر بتشریف خلعت
حسن [illegible] زینت گرفته و نهال روزگار آن محب از رشحات سحاب التفات پادشاهانه طراوت یافت

رجا که بعد ازین صورت حسن سلوک در آئینهٔ ادراک ملاحظه فرموده چون آئینه بخاص ... یک رو
خواهند بود که گلبن قرب پادشاهان بباد مهرگان غضب پادشاهی آماده است ... کسی روزگار
سهم سعادت در کمانخانهٔ اقبال ورنهاده باید که در میدان سلوک بهوای نیکی و نیکنامی آماج نشان دشمنان فرصت
کار هدف تیر ادبار نشود فاما چه فائده بیت از صد سخن پیر یکی گوش مکن + وانگه گفتم که خواهی
مسکین + چون اطلاع اینچنین مقدمات بر دوستان حقیقی از جملهٔ ضروریات بود بالضرور ابرام نموده بیت
گر نیاید بگوش رغبت کس + بر رسولان بلاغ باشد و بس رقعهٔ اخری بخدمت عمّ اخوان الصفا

مولانا پیر کمال صورت تحریر یافت مصرعه شاید که رفته رفته بما مهربان شوی + بحر زمین صندوق سینهٔ
مومن گنجینهٔ وفا و وفاق باید نه صندوق کینه و نفاق که از وغیر از صدای وحشت بر نیاید حق آگاه است
که دامن اخلاص این محب از گرد تقصیر مبراست و بر تقدیر تقصیر شجرهٔ معذرت را بالعفو بارست ملتمس
ان معنی حسن سلوک فقیر و ملوک را زیباست بتماملوک را زیبا نه و خوشتر والسلام رقعهٔ اخری

بخدمت عالیجاه فضیلت پناه میرزا محمود بیگ مستوفی صورت تحریر یافت لآلی آبدار که از دریا
خاطر آن خلاصهٔ روزگار بساحل ظهور آمده بود وسیلهٔ زیب و زینت اکلیل دانش گردید و امر فرد
ناطقهٔ آن عزیز بر منصهٔ زبان بمشاطهٔ عروس سخنوری ست الحق کسی که این دستگاه دارد اگر در میدان
فصاحت لوای انا و لا غیری بر دارد سزاوار ست آنچه در باب طلب اشعار این ذره بمقدار مرقوم بود
بلی این فقیر را احیانا صورت شعری از مرآت خیال جلوه گر میشود فاما چون بضاعت این شیوه را در
دکان فقرا و علما رواجی نیست سراپنه التزام آن نساخته بهر حال و دستهٔ بیت بسبب ایما ... و گو
بمقتضای اما السائل فلا تنهر ارسال داشت بیت اگر صد عیب دارد مرد درویش + رفیقانش
یکی از صد نمی بینند + غزل میدهد گفتار تو جان کشته زار ترا + ظاهرا خاصیت ... ست
گفتار ترا + + آرزو دارم که چون پروانه سازم جان نثار + بار دیگر گر ببینم شمع رخسار ترا +

نگشت قدم از پی دستش بیار خود ؛ زندگی اکنون برای چیست بیار ترا ؛ تا قیامت ما زبان پیچید
ز سودای غمت که نبید یک زبان آن الف چون یار ترا ؛ دائما غمناک می بینم ترا آیا چه شد
نیست آیا با تو دلدار ترا ؛ رباعی فریاد ز فخر خود دستایان جهان ؛ افسوس ز مکر روستایان جهان
هر چند به خاک گشتم از مهر شما ؛ یک ذره نخاک آشنایان جهان ؛ زیاده مصدع نشد لوامع
فضیلت دائما منصوب باد رقعهٔ اخری بخدمت معرفت آگاه سید مصطفی صورت تحریر یافت
سلسلهٔ تحریر عبادت شمع ریاضت منور باد آنکه از تصفیهٔ باطنی و رفع حجاب نفسانی مرقوم بود بلی
قصر دل را هر که بنور چراغ معرفت الهی روشن ساخت لا محاله ظلمات نفسانی در و نیابد چه اهل بود
مقوله ضدان لا یجتمعان بشاهد آمیختی بیشتر و انجالت دست آید مگر بدولت مرشد کامل
[illegible] شرع شریف او در بوستان طریقت نشو و نما یافته ثمر حقیقت داده باشد و این مرزبان
[illegible] ریاست آید الا ماشاء الله بهر حال عالم خالی نیست طالب کامل باید متن طلب
[illegible] رقعهٔ اخری بشیخ صادق یوسف صورت تحریر یافت صورت حال تجلیه
خداشناسی محلی باد و هر آینه وقت از کدورت اغیار مجلی بحرف من خادم درویشان باش اهل
خاکپای ایشان الفت ایشان سرمایهٔ سعادت دان و کلفت ایشان را مایهٔ شقاوت تا توانی
نقد نفعی از صرهٔ سیرت این طائفه بدست آر و گنج مراد از ویرانهٔ صحبت این جماعت بردار و قفل حجره
خلوت شان بکلید تکلیف مفتوح مساز و نقد کوشش در بازار خدمت شان در باز من که خدم
[illegible] والسلام رقعهٔ اخری بخدمت اقبال پناه آقا امین احمد شیرازی در سفارش
[illegible] صورت تحریر یافت آن شیخ خیر بر ضمیر منیر آفتاب نظیر پوشیده نماند که حسب
الاشارت کلک وعظ حرف جفا را از لوح ضمیر آن والا جاه ساخته [illegible] آورده که
بعد ازین لطائف تعیین بر میان جان بسته یکی از غاشیه داران بلا زمان نا بشد [illegible]

حلقهٔ در حجرهٔ نفاق او را با اهل بی شفقتی سخن نباید شنید و انتقام بها بنسبت کرم بها بود نقص تمام

خواهند بعیب ما مزخرفان عجب نسبت ترک ادب دهد و از انتقام از بزرگان عجب باید یقین است

که از التفات کریمانه محروم نخواهد ماند زیاده چه تصدیع دهد توفیق رفیق باد رقعهٔ اخری بخدمت

مولانا علیه اسکندر خوش نویس صورت تحریر یافت عزیز من عزیزی که سالک مسالک اخلاص و سخن اسیر ثنا مشتمل بود

بزبان اعتراض سر صورت حال وا گشادن تمام بی انصافی است و مستلزم بی ادبی تا مضمون صحیفه را

کسی نیک اطلاع نشود و نگشت تعرض بر حرف بی توان نهاد و بیا عزیزا که دامن اهل دستان از

ریا و نفاق مصفاست الا حتی لابد که بعد ازین از محفل سیادی مخلصان حرف اخلاص خوانند و مضمون

این آیه کریمه را فهم کرده از آنجه بهمین نیک مطلع شوند و السلام علی من اتبع الهدی رقعهٔ اخری

بخدمت شکوه مت پناه آقا محسن طهرانی در باره نجات صورت تحریر یافت خال و سیله از درد

افتادگان مصر مقصود است ظاهر است که فلک غدار جنگ نزار بر مرکز خطوط او ریخته

مانع شاهراه مصر مقصود شده بنا بر علیه موجود آلیه را مستدعی دارد که تمام عزم بالطاف آن قبله مقصود

نظر ساخته متوجه ملازمت سنت اگر مرکب بر عنایت و بلا سوار ساخته بشهر آرزو رسانند غایت احسان

خواهد بود ان الله لا یضیع اجر المحسنین رقعهٔ اخری در جواب کتابت یاری که متضمن شکایت

شیخ برخوردار بود صورت تحریر یافت رخسارهٔ حال بخال عافیت مزین باد سخن در کار و

بار شیخ برخوردار رفته بود که صعوبت مسالک بجای رسانیده که روغن از ریگ بیابان میکشند بلی مشارالیه

اگرچه دانه خرمن هوس اندیشه لصباح آرزو می پیماید فاما چه فایده که سلوک خشک بیهوده

روزگار بود و ساخته از کمترین خوشه چینان خود اقرار داده و فقیر نیز درین باب هر چند تخم

ریخت اما ازانجا که زمین اجابت شور بود بر نیامد علاج این ست که ملازمان نیز از خار

تربیت آن نا همواره چهرهٔ ضمیر نخراشند که نقد تربیت در بازار ناپسندان رونقی ندارد

بیت خوی که در طبیعتی که نشست * نرود جز بوقت مرگ از دست * باقی عاقل اند والسلام رقعهٔ

اخری بخدمت فضیلت پناه مولانا خواجه محمد صورت تحریر یافت * آنکه زبان مروت از پرسش

احوال دوستان سکوتی ورزیده بود و یاد از بی توجهی میدهد مخلص ملازمان خواست که حلقه در تحریر دلی

را بانگشت نصیحت حرکت داده قضیهٔ العتاب هداة المحبة بملازمت سامی ارسال نماید فاما طبیعت

تسلیم انگشت انکار در سمع قبول نهاده ناصح گشت که مبادا نقد کینه مقصود را آیت قلب بر لوح

جبین شود و طریق این عتاب از باب دیگر دانند بنابر آن ابرام ننموده بهر حال صورت تقصیر

گذشته در آئینه تلافی ممکن و متیسر نیست بخلاف گذشته اگر زر محبت در بوتهٔ اخلاص خالص و

تمام عیار است پیوسته چهرهٔ نامه بحسن نیاز آراسته دارند والا حاجت این همه گفت و شنود نیست

والسلام رقعهٔ اخری بخدمت شیخ احمد دکنی صورت تحریر یافت مصرعه دست

همت باگریبان قناعت یار باد * زنهار زنهار بعد ازین حرص غدار عروس قناعت را از خود بیگانه

نکنی و گلشن عزت و وقار را که از نسیم قناعت نضارت یافته از سموم طمع شوم ویران نسازی

که خوشا مذرن و فرزند بضاعتی نیست که این همه سودای خواری توان خرید اینها همه بر مثال پروانه اند

که تا شمع روح در خانهٔ وجود روشن است نکوهشی را در لباس عشق اظهار می کنند بیت چو از شمع خالی

کنی خانه را * نه بینی دگر نقش پروانه را رقعهٔ اخری بخدمت مولوی معنوی استاذی مولانا

محمد مومن صورت تحریر یافت * صورت سلوک بحلیهٔ حسن اخلاق محلی باد عزیز من غنچهٔ دل که از برودت

نفاق قبض یافته حاصل گرد از نسیم تکلف کی شکفته گردد حالیا اگر اراده آن ست که با نقش مودت

بر لوح ضمیر نگاشته گردد در حجرهٔ رضا را غیر از کلید اخلاص کشایش نجویند که تا آب زلال

اخلاص نقاط نکند از صدف سینه وفا در محبت نمی توان حاصل کرد تا آتش و روغن و فتیله

استعذار و عذرخواهی جمع نشود مصباح قصر سلوک که از باد صرصر تقصیر منطفی شده نمی توان روشن

ساخته‌ها نقش شفاعت وسیلهٔ صوری ست نه ارتباط معنوی چنانچه بر ارباب بصیرت پوشیده
نیست والسلام رقعهٔ اخری بخدمت شیخ مرتضی صالح ورعی آنکه متأهل شود صورت تحریر یافت
وَالْبَلَدُ الطَّيِّبُ يَخْرُجُ نَبَاتُهُ بِإِذْنِ رَبِّهِ وَالَّذِي خَبُثَ لَا يَخْرُجُ إِلَّا نَكِدًا آنکه از وجه فرزند ناخلف عمر
عزیز خود را تلف کرد محض وسواس شیطانی و هوای نفسانی خواهد بود و تخم نطفه که از شجرهٔ طیبهٔ
مسلک سعادتمندی به تثبیت قبول نفخهٔ رحم خواهد آمد یقین است که بستان مسقط الراس از وانضات
خواهد گرفت الولد سر لابیه شاهد این توجیه است اگر زیر صلاح ملازمان بشرف سکهٔ قبول
مشرف شده فرزند بیگناه را چه گناه لا حول ولا قوة الا بالله رقعهٔ اخری بخدمت عالیجاه
عنایت خان از جانب دریا خان لنگاه صورت تحریر یافت خداوندا مخلص ملازمان اگر چه از
رسمیات ظاهری مقصر است فاما حق آگاه است که نقش محبت از صفحهٔ عقیدت او محو نشده اگر
باور نفیفتند صورت این حال در آئینهٔ خیال تصور فرمایند و سیما در اظهار بسری از اسرار انفعال
رفته بود حقا که این معتقد هرگز سر حقیقت سامی را بانگشت خیانت و نمامی مفتوح نساخته تا تحقیق
فرمایند که این نهال از باغ شخصی ست که آب جویبار عقیدت او خاصیت انکار دارد ولیت
ما بندهٔ تو ایم که بی زر خریدی • آری به سیم و زر بسی بنده می خرند • چهرهٔ اوقات شریف
بحسن ظن مقرون باد والسلام رقعهٔ اخری بخدمت شیخ حسین لاهوری که بحسن ظن تهنیت
مقامی قلمی نموده که این نامراد را هنوز وصول آن مشرف شده صورت تحریر یافت آنکه نسیمی از
بوستان تهنیت دوستان به بیت الاحزان مخلصان وزیده بود و شگوفهٔ دل حزین را شگفتگی بخشیده
عزیز من حکیمی که مشاطهٔ تقدیر او عروس کالبد را به زیور حیات آرایش دهد اگر خسارهٔ امید نا امیدی را
آب و رنگی بخشد چه عجب فاما آنچه واقعی ست هنوز از سیمای عزیمت مخلص ملازمان عز قبول
نیافته امیدوار است که به میمنت فال آن خجسته مآل خورشید امید از سحاب حجاب

برایهٔ التصنیف ... رقعهٔ اخری بخدمت مولانا محمد جمال برادر پیری صورت تحریر یافت شمرنامه
رسید و دیدهٔ انتظار را نوری بخشید مرقوم بود که الفقر سواد الوجه فی الدارین عبارت از فقرا
این طایفه است که سراپا خواهش سراسر طمع اند طمع آدمی را ساحت دل از غبار خواهش پاک نشود تا گرد
حیات او بکمند اجل بسته نگردد مگر آنکه بیک توفیق پیام آگهی بگوش هوش او رسانیده از خود
آگهی و سازد تا نهال وقت او پیوسته از سرچشمهٔ باطن سیراب باشد و صورت حقیقت همان در
آئینه بجوان منکشوف شود فاما حقیقت الحقیقت آنست که او وزوار الملک خدا شناسی معمورست
اگرچه ظهور او از چشم اغیار بمقتضای حکمت مستور بر آن کوشند که دیدهٔ اعتبار از غبار انکار
مصفا باشد والا مانع و حائل از خورشید حقیقت تحوا بود بیت هر پیشه گمان مبر نهالی است
باشد که پلنگ خفته باشد سعادت صوری و معنوی میسر باد رقعهٔ اخری بخدمت
اقبال پناه میرزا نظام الدین حیدر صورت تحریر یافت بیت چه یارا شهارا که از روی
دانش نصیحت بخورشید انور نویسد فاما حسب الاشارت کلمهٔ چند بزبان نیاز و افتقار اظهار
می نماید که الحال چون آغاز صبح اقبال ست اگر صورت سلوک ملازمان بزیور حسن سیرت قرین
شود جای آن دارد که شهرستان قبول عامه در تصرف و اقتدار آن خلاصهٔ افراد در آید و این
ممکن نیست مگر بتهذیب اخلاق که پیوسته یعنی سلوک از عین مروت قائم باشد و لوح دل ساده از
نقش ناملائم و در تهذیب نفس عمل بمحاسبه موثرست اگر میسر آید والسلام رقعهٔ اخری بخدمت
محب با وفا سید مرتضی در قطع علائق عشق مجازی صورت تحریر یافت رباعی آه من العشق
وحالاته احرق قلبی بجمراته ما نظر العین الی غیرکم اقسم بالله و آیاته غرزمین دیدهٔ
یعقوبی کو با مطالعهٔ جمال یوسفی الفت گرفت لا محاله از گلگشت یا اسفی هزار هزار
خوار بد گریست مصرعه من جرب المجرب حلت به الندامه مهر حال نیاز مندی

که داغ نیاز بر جبین جان و حلقهٔ بندگی در گوش جان دارد و ازین نصیحت چه انتظار
تا بکی مقصود او لباس کامرانی نپوشد و دست امید از دامن آرزو کوتاه نکنند که خاصیت عشق
هل من مزید است فاما بلیت بوقت صبح شود محو روز معلومست * که با که باختهٔ عشق در شیشهٔ محو رد
مصرعهٔ قلم اخبار رسید و سر شکست * مزید آگاهی میسر باد و السلام رقعهٔ اخری بخدمت
عمدة اخوان الصفا فضیلت پناه مولانا پیر کمال در حینی که عاجزه در خانهٔ ایشان تولد شده بود
صورت تحریر یافت * الحمد لله والمنة که شجرهٔ میلاد آن محب ثمرهٔ مراد یافت حسب الاشارت درباب
تسمیه رجوع بباطن نمود بعد از تکرار مشاهده در آئینهٔ شعور صورت اسمی که از عالم غیب بمظهر ظهور آمده
بی بی حنیفه بود تقیید از آنکه این اسم والا چون لؤلؤی لالا از دریای باطن بساحل نطق جلوه گر شد امید
که بشنود بمبلغ قبول تلقی نمود ازین مقدمه از لطف داد از خیلی امیدوار است حق تعالی این اسم سامی را
وسیلهٔ اصلاح آن گوهر نامی گرداناد و تولد آن نیکبخت را برادران عزیز و جمیع دوستان مبارک و
میمون ساخته در سایهٔ پدر بزرگوار خوشوقت داراد * آنکه در باب تاریخ تولد و فور خواهش رفته بود خود
سعادت میدانند که مخلص بلا زبان را چه قدر انکار ازین کار است * بهر حال بموجب سوال دو بیت
انشا نموده ارسال داشته داخل بیاض سازند * قطعه * دوم ماه ذیقعده بی بی حنیفه * تولد شده آتی
خوشا ماه و سالش * خوشا طبع گویافت از روی دانش * دوم ماه ذیقعده ۹۸۵ اتمام سالش * زیاده
تصدیع نرفت * رقعهٔ اخری بخدمت حقائق آگاه شیخ مبارک جونپوری صورت تحریر یافت
بیت * یک چراغی ست درین خانه که از پرتو آن * هر کجا می نگرم انجمنی ساخته اند * سخن در
کمال رغبت عاشق با وجود نقصان حسن معشوق در بعضی مظاهر رفته بود * بر ضمیر فیض پذیر
پوشیده نماند که شوق مشاطه ایست که عروس حسن مطلق را بر منصهٔ رغبت جلوه
میدهد و را با حسن مقید چه کار لهذا اگر بنسبت حسن مقید را در بعضی مظاهر

نقش ظاهری باشد در رغبت سرایت نمی کند و الا حسن لیلی تا آن میلی که مجنون داشت گرایه نمی کرد والسلام

رقعهٔ اخری بخدمت اخوان الصفا محب باوفا مولانا پیر کمال صورت تحریر یافت

مصرع اگر ز وصل تو دورم خلاصهٔ جان آنجاست سبحان الله هرچند مصوّر خامه انگاره نمود که صورت نیازی بروح بیان اخلاص آن محب حقیقی تصویر کند لیکن بهیچ وجه موافق نیفتاد و غوّاص طبیعت هرچند که جستجو کرد که جیب فکر و دامن خیال را از دُرِّ اظهار اختصاص آن دوست حقیقی مالامال نماید جز تهی دامنی دست نداد لاجرم ازین مقوله مساهله نموده نهال تقصیر را از جویبار خجالت آب میدهد بیت عذر تقصیرات ما چندانکه تقصیرات ما شکر نعمتهای تو چندانکه نعمتهای تو مرقوم بود که ساحت ضمیر این فقیر پیوسته از گرد تشویش خالی نیست سبب چه باشد داشتن آنکه ظاهر صفحهٔ خاطر شریف حرفی از خواهش حاصل نموده نیک مطالعه نمایند اگر از کتاب دنیوی ست بگذارند که نصیحت محو سازند و الا منتظری باید بود تا ملاح تقدیر سفینهٔ آرزو بساحل مراد رساند و نمونه بکلیم بذات الشهد و زبهراوات حاصل و سعادات متواصل باد

رقعهٔ اخری بخدمت اقبال پناه جلال الدین حسین نیشاپوری صورت تحریر یافت رزقوا الله تحبیب المحسنین

عزیز من سعادتمندی که در بوستان اقبال گل مراد شکفته از خار شورستان ادبار و این دولت افدراچه نقصان نهانیش مهرهٔ بخت همیشه در کف آرزو می ماند خوش نیکبختی که همت لائقی در رغبت اعانت خانواده بوسیع امکان بر ذمهٔ توجه خود لازم و واجب داند مثنوی
بنی آدم اعضای یکدیگرند
که در آفرینش ز یک جوهرند
چو عضوی بدرد آورد روزگار
دگر عضوها را نماند قرار
الله تعالی کافهٔ مسلمانان را توفیق رفیق گرداناد

رقعهٔ اخری بخدمت طالبهٔ صالحه گلشن نام صورت تحریر یافت

الله تعالی آن سرمایهٔ گلشن عفت و نوباوهٔ گلبن عصمت را از آب جویبار صلاح تر و تازه و سیراب داراد محبت نامه رسید صورت عذر آن

مجبر وفاکیش در لوح قبول استنباده افتاد مضی ما مضی بعد ازین نوعی سلوک کند که رخسارهٔ حال آن
خجسته مآل از خال ملامت رهنمای دوستان خالی نباشد و با امید آنکه شجرهٔ هر تقصیر را ثمرهٔ
عفو خواهد بود مغرور نشوند که آیین در همه وقت مستحسن نیست والسلام رقعهٔ اخری بخدمت
فضائل پناه میرزا محمد مومن در وعظ و نصایح صورت تحریر یافت. آنکه صورت عزم سفر در
آیینهٔ خاطر شریف می‌تواند اختند از کمال نادانی ست زنهار زنهار تا کسوت صبا بحلیهٔ شباب
محلی نشود قدم از خانه بیرون ننهند و مجلس آرای برنا و پیر شدن از شیوهٔ ناموس دور است جبلهٔ آن
من گوهر آسا در کان عجز مختفی بودن بایدی بود تا وقت کار در نظر [illegible] متقضی جمعیت قیمت
بی اعتباری دست بهم نیاید مختار اند والسلام رقعهٔ اخری بخدمت قدوة المحققین استاذ
شیخ جمال الدین اشهر با ولیا صورت تحریر یافت. بعد از ادای نیاز باسان اختصار و انجاز
معروض میدارد که درین مدت هر چند خواست که سوانح احوال را بخامهٔ اخلاص نگارش دهد
یگانگی اجازت نداد که شیوهٔ اهل اتحاد نیست چون آن قبلهٔ آمال از تاریکی وقت و [illegible]
مقصود صورت عبادت را در آیینهٔ عبادت تصور فرموده اند و ترک عبادت امین عبادت
دانسته بر آیینهٔ دست غرامت [illegible] آه من [illegible] استوار ساخته نادم از سلوک ماضی است ربنا
ظلمنا انفسنا وان لم تغفر لنا وترحمنا لنکونن من الخاسرین رقعهٔ اخری بخدمت استاذ مولانا
جمال الله صورت تحریر یافت محبت بیان شوق [illegible] تا چند ست [illegible]
[illegible]
زیاده از آنست که بزبان حال و لسان قال [illegible] لاجرم طی این بساط
نموده بزبان انبساط معروض میدارد که [illegible] خادم [illegible] وفا و وفاق
را سبیل نفاق [illegible] که [illegible] آن بحکمت التفات [illegible] ممکن

و تشنیع نیست فی الواقع شخصی که دامن خیال او از گرد ملال آلوده نباشد بزور آلوده ساختن و تهمت
اعتراض بر عرصه تسلیم او تاختن سنت و روش کریمان نیست لاسیما در باره معتقدی که چون عرش
سجده باخلاص آن بزرگوار قایم باشد بهر حال صورت حقیقت این شکسته احوال در آئینه امتحان
آن ندیم الشمایل معلوم شده و خواهد شد انشاء الله تعالی و الباقی بحث التلاقی رقعه اخری بجد
است تا مولانا بهیر سید مرشد صورت تحریر یافت بلبیت بی فرد بود و منت هر خدمتی که کردم + یارب مباد
کس را مخدوم بی عنایت + قبله گاها خدا آگاها بعالم السر و الخفیات نیک آگاه است که فقیر حقیر بوسیله
جواهر زواهر ذکر آن ظهیر سریر کرامت در سلک تعظیم و توقیر صورت تنظیم میدهد فاما معاندان عیاک
و حاسدان ناپاک که مضمون اخلاص و وفاق را در عبارت ریا و نفاق ظاهر ساخته اند تخلص را
دران مدخلی نیست فی الحقیقت باختیار سرمایه سعادت این معتقد را به نسبت خادمان شریف نیاز
و احتیاج جبلیست و زبان حاسدان که در اختیار اینکس نیست آنرا چه علاج انشاء الله تعالی رفته رفته
در آئینه تحقیق صورت حال فدویان خاص و مریدان با اخلاص معلوم خواهد شد و چه عجب که از
خدمتگاریها و جانسپاریهای سابق معلوم شده باشد بهر حال انصاف ممیز نیک و بد است الله تعالی
جمیع مکرمان را بکرامت انصاف موفق گرداناد و السلام رقعه اخری بخدمت ارشاد پناه
آگاه محمد فضل الله صورت تحریر یافت بلبیت توجهات بین که همت میزند جوش + که گیرد قطره دریا را در
آغوش + چه دیانت است قطره را که دریا را چه یارا که بدریا بدارا اگر ذره با چیزی را چه تمیز که با آفتاب عالمتاب
لاف محبت زند فاما بلبیت تا دیده وا بی او نکند عرض حال خویش + از فیض عام او نبرد روشنی و تاب
لاجرم بوسیله این نامه بر حاشیه خاطر دریا مقاطر مخبوریست و التماس میدارد که این کمینه بی بضاعت
را از شفقت و قبول جا داده بساحل مراد رسانند و السلام رقعه اخری بخدمت شیخ
عیسی سندهی صورت تحریر یافت وثیقه شناسا روشن فرا جا تنج لفظا بخورشید المنیر

ودیه پیوسته است که خامهٔ غماز مینخواهست که صورت این راز را به صحیفهٔ نیاز تصویر کند نظر بما الا از رعنها یقه آنکه مباد ا
سر این حقائق سر بگشاید و گوهر مقصود بدست طلب نیاید نتوانست اقدام بر این مرام نمود الحمد لله که آن
ضمیر آئینه مثال صورت احوال را دریافت و خورشید اهل نیاز مندان از صبح عشرت بتافت رباعی
آنی که بنا اهل ارادت گویند بیچاره را ازو چاره سازت کردند امید از سر بی سجا گسار آن جهان تو شکرانه
آنکه سر فرازت کردند الله تعالی چهره دوستان را بحسن توفیق مزین گرداناد و السلام رقعهٔ دیگر

بخدمت بدر الدین بساز نگپوری صورت تحریر یافت طلبیت و عدهٔ تو هر که باور می کند انتظارش خاک
بر سر می کند آنکه نقش وفا از لوح وعده ظاهر نشده موجب آن چه باشد بهر حال ثمرهٔ اخلاف اگر اضطرار
ملازمان برادران بدخلقی نیست و اگر اختیاری ست بعد از آن چنان کوشند که مهما امکن بزبان فیض
ترجمان واقع باشد و الا باعث نقصان اعتبار آن عالی مقدار خواهد شد الحق قم و السلام رقعه

اخری بخدمت مربی الفقرا عالیجاه عنایت خان صورت تحریر یافت مربی الفقرا گلشن مزاج
شیشهٔ دل بسنگ بی التفاتی شکستن بسیار آسان است فاما پیوند آن بغایت مشکل شعر دل که رنجید
از کسی خرسند کردن مشکل ست شیشهٔ شکسته را پیوند کردن مشکل ست آدمی را باید که پیوسته
گل اعتدال طبیعت او از باد سموم خبط و جنون مصون باشد و جریدهٔ عقیدت او از نقش و نگار بدعات
مشحون تا عاقبت کار چهرهٔ خجالت از پردهٔ سلوک او ظاهر نشود و السلام علی من اتبع الهدی رقعه

اخری بخدمت حقائق آگاه حسین لاهوری صورت تحریر یافت صرفت العمر فی لهو و لعب فاه
ثم آه ثم آه احب الصالحین و لست منهم و لعل الله یرزقنی صلاحا صلاح نهاد آنا صدف
ریزهٔ فساد بهر حد نهاد در حقیقت حکمت درست هموار نشود قابل عنایت حقیقی و مجازی نگردد دنیا
زندان آزمایش ست نه قصر آسایش بهر حال تا آدمی را از تکمیل سلوک بجواهر صلاح مکمل
نشود و مشرف سعادت و فوز فلاح شدن نگردد و السلام رقعه اخری از جانب

شیخ حسین عاشق مطلوب را صورت تحریر یافت رباعی دل جای تو شد وگرنه پرخون کنمش
در دیده توئی وگرنه جیحون کنمش امید وصال تست جان را ورنه از تن بهزار حیله بیرون کنمش
عالم الغیب و دانای حقیقت حال ست که تا نهال دوستی آن یار وفادار بر لب جویبار تمنا راسخ شده
قرار خاطر بالکلیه رو بفرار نهاده و تا طفل دل در دبستان عشق آن نگار آیت بی اختیاری در لوح
حال خوانده زمام اختیار از دست داده مصرعه ای کاش ندیده ام رخ تو نگریستی بمهر حال
درچنین وقت آن یوسف مصر ناز را تفقد درویش دلریش از ضروریات ست والسلام رقعه
اخری بخدمت میرزا جلال الدین صورت تحریر یافت بذات پاک خداوندی که خیمه حیات انسان را
بچار میخ عناصر محکم گردانید که تا ستون خیمه عزم سفر آنعزیز بصوب دکن چون بی ستون صورت بنا
گرفته دوستان حقیقی را دست بمقدمه فراق آنجناب گریبان صبر پاره کرده بی آرام ساخته
که منبع آرام در نقش خواب هم میسر نیست امیدوارست که عنقریب الله تعالی نقش ارادت
از لوح تقدیر ظاهر کند که انگاره این عزم منسوخ گردد و صورت این اراده منسخ بفضل الله تعالی شانه
بتحکم پائیر پذیر رقعه اخری بخدمت حقایق آگاه شیخ بایزید صورت تحریر یافت سعادتمندا
حیات بخشا چون حکیم علی الاطلاق ذات آنعزیز را جهان کمال ارزانی فرموده که مساح تقدیر از
مساحت ساحت آن عاجز و قاصر ست هر آئینه مجهز سلوک را از تجویز ملایمت و حسن اخلاق معطر واز
واحیانا اگر شمع فراج گرامی را گرانی عیب جوئی و نقصان طلبی پیش آید بغرض اصلاح در اصلاح آرند و
این ابرام موجب بشارت خدام شیخ الاسلام موده آمد باقی مختار اند والسلام رقعه اخری بخدمت
شیخ محمد ستوئی درحینیکه محبوس بود و التماس دعا کرد صورت تحریر یافت عزیز من خداوندیکه طفلان چمن را
سرمایه نشو و نما و هر چه عجب اگر خساره یاس مستمندی را بعبارة اهل زمین رئت بخشد هیچکس را براسرار صحیفه
حکمت او خبری نیست بهر حال درآنچه خیریت ملازمان باشد میسر باد و تنهائیش در همه وقت صورت

خواهش در آئینهٔ آرزو مشاهده نمی توان نمود عَسیٰ أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئاً وَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ وَعَسیٰ أَنْ تُحِبُّوا شَيْئاً
وَهُوَ شَرٌّ لَكُمْ وَاللّٰهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ ❊ **رقعهٔ اخری** بخدمت میرزا سلطان محمود در سفارش
نامرادی که صورت اخلاص او در آئینهٔ اعتقاد میرزا مذکور برعکس می نمود صورت تحریر یافت ❊ حامل صحیفه نامه
چون صورت صدق او از کسوت کذب عاری ست ظاهرا دیده و خود را بخدمت سامی رسانیده
فاما بسبب هجوم وازدحام عوام پرتو نور چشم جهان بین آن سعادت فرجام محیط حال آن مستهام
نشده وامروز بعتاب وخطاب غیبت معاتب ومخاطب گردانیده خورشید عذار او را بکسوف
کذب تکدر ساخته اند بنابر حمایت مشار الیه شاهباز فکرت را در فضای تامل سیر واز دانهٔ صید شفاعت
مخلص ملازمان را در چنگ طلب آورده اگر حاشیهٔ ضمیر منیر را از گرد تشویر بی تقصیر بوسیلهٔ شفاعت
این فقیر صفائی دهند دور از التفات نخواهد بود والسلام والاکرام ❊ **رقعهٔ اخری** بخدمت
سیادت پناه سید شریف صورت تحریر یافت اَلْقَصْرُ مَطِيَّةُ الظَّفَرِ ❊ زمین بر مرکب صبر تا سوار نشده
در جولانگه مراد ظفر نیابی زنهار زنهار که زمام اختیار را بدست عجلت نابکار نسپاری مباد اگر پای
طلب را بخار ندامت آزار دهی و چهرهٔ امید را بناخن خجالت افگار سازی اَلْعَجَلَةُ مَزَلَّةُ الْخَطَرِ شاهد
انیست والسلام ❊ **رقعهٔ اخری** بخدمت میرزا اسلام ترکمان صورت تحریر یافت مصرع
باکریمان کارها دشوار نیست ❊ اعتضاد واتکال ارادتمندی را بامال ومنال امداد نمودن بار دیگر
بکلال وملال آزرده خاطر ساختن سنت کریمان نیست مصلحت اینست که چهرهٔ امید حامل رقعه را بزیور
مهربانی زینت بخشند که از راه دور دریای محنت را عبور نموده بخدمت سامی رسیده نوعی نشود
که آیت یاس بر لوح امید خواند باقی مختار اند والسلام ❊ **رقعهٔ اخری** بخدمت صدارت پناه
محمد تقی صورت تحریر یافت الحمد لله که نهال عز وجاه آن صدارت پناه در بستان قرب حضرت
ظل الله ترقی یافت مصرع قد رجع الحق الی اهله ❊ آنکه از ترک اظهار تهنیت استغفار

نموده بودند حقا که پرتو این خبر بهجت اثر اصلا بر صفحهٔ خاطر فاتر این مخلص تا حال نتافته و الامر انه
متصدی تهنیت می شد الیقین تصدیق فرمایند والسلام **رقعهٔ اخری** در زجر و توبیخ ظالمی که بندهای
خدا را آزار رسانیده بود صورت تحریر یافت لعنة الله علی الظالمین ظالم اگرچه بر قیاس خود
ظلم را نتیجهٔ نیک داند فاما عاقبت کار قضیهٔ مراد او را نتیجه برعکس خواهد بود شعر مردم آزار
نه بس کار زیست خرد هر که از طاق دلی افتاد مرد غرض ازین مقدمات خیرخواهی ظالم است
نه رفع مستی مظلوم مصرعه بر سر فرزند آدم هرچه آید بگذرد والسلام **رقعهٔ اخری**
بخدمت عزیزی که خودنما و خودفروش بود صورت تحریر یافت بزرگوارا رشتهٔ فرخ حوصله را
زیاده از حد فرو هشتن و در آسمان بلند پروازی پرواز کردن و از برای خودبینی از ان ساختن و
خود را بنسبت دیگران عزیز پنداشتن شیوهٔ بزرگان نیست وما منا الا له مقام معلوم این همه گفت و
شنود چه فائده فاما **بلیت** خوی بد در طبیعتی که نشست نرود جز بوقت مرگ از دست چون
نقص طبع در بارهٔ نصیحت نفاق ست ابرام نمود باقی مختار اند والسلام **رقعهٔ اخری** بخدمت
نقیبا نام که وضع او خالی از خباثت و انکار نبود صورت تحریر یافت **بیت** ای رسم تو آزار من و قاعده
بیداد فریاد ازین رسم وازین قاعده فریاد عزیز من تا مرغ عناد در آشیانهٔ خاطر شخصی بیضهٔ فساد
نهد جوجهٔ فرخ نفاق ممکن نیست و تا نقش عقیدت بر لوح دل ثبت نشود صورت مضمون وفا از آئینهٔ
خاطر صفا متصور نه ضدان لا یجتمعان زنهار از مشاطهٔ زبان عروس نفاق را از آب و رنگ شکایت
گلگونه بخشی و خورشید وفا را از خس و خاشاک مخالفت جفا ماده و بالا مال ساخته بی رونق نسازی هر حال
چون بکرات و مرات قارورهٔ سمع این چاره بسنگ شکایت آن یار وفادار جفا کار آزار یافته این همه
تصدیع میدهد والسلام **رقعهٔ اخری** بخدمت شیخ داود طالب بنیا صورت تحریر یافت
قطعه کلید کام تو در آستین خویشتن ست ولی چه سود که با خویش بر نمی آئی همه مراد جهان را

بسایهٔ تو بود ✦ چو آفتاب اگر خو کنی به تنهائی ✦ السلامة فی الوحدة والآفات بین الاثنین عزیزمن سیمرغ آسا در قاف قناعت منزوی باش تا آسایش یابی و در بدر مگرد و مجلس آرائی با ابناء الناس کم کن اگرچه ابنای زمانه را چه فائده که از اسباب نصیحت در نظر اعتبار آن یار وفادار از افراد آسمان کمتر است مصرع بنیاید ز ما خرافتکار کردی ✦ والسلام

رقعهٔ اخری بخدمت شیخ یحیی طالب علم

در الفت عزیزی صورت تحریر یافت سبحان الله این چه باد صرصر اجل بود که شیرازهٔ کتاب عمر انسان را پراگنده ساخت واقعهٔ گوهر بحر المومنین اخیه و اته و ابنه در ین باب مشاهده افتاد طایفه را شوق وصال دامنگیر و قومی را چهره از غبار ملال چین ✦ وجوه یومئذ مسفرة ضاحکة مستبشرة و وجوه یومئذ علیها غبرة ترهقها قترة اولئک هم الکفرة الفجرة ✦

رقعهٔ اخری بخدمت اخوان الصفا

فضیلت پناه مولانا بکمال صورت تحریر یافت آنکه خضر خامهٔ مشکین شمامه ساحت نامهٔ سبز و خرم نموده کو نظارهٔ آن صحرای طبیعت دوستان را رونق گلستان بخشید و عروس معنی که در سحاب عبارت محجوب و مستور بود مشاطهٔ طبع بر منصهٔ بیان جلوه داد احیانا اگر پرتوی بخور رود صدف گوش این مخلص را از در مکنون این خبر مشحون خواهند ساخت تا آئینهٔ خاطر دوستان از صورت احوال خود اطلاعی دهد زیاده چه ابرام نماید ✦ والسلام

رقعهٔ اخری بخدمت شیخ محمود

صورت تحریر یافت بیت از زبان دیگران پیغام زهر آلود چیست ✦ مدعا معلوم شد این حرف رو واند در چیست هرگاه که صورت مدعا در آئینهٔ خاطر مخلص ملازمان از زبان حال معلوم شد چه احتیاج بلسان مقال است امیدوار از مهربان آنکه سراسر خالی از خفت و حقارت نیست لله تعالی جمیع دوستان را هر جا که باشند از گرد این لوث بری گرداناد ✦ والسلام

رقعهٔ اخری بخدمت سیادت پناه سید محب الله

تا ترک لذت دنیا در بادهٔ استقامت صورت تحریر یافت عزیز من تا یوسف روح از چاه کنعان تن بمصر لقا نرسد دامن گریبان انسان را از چنگ حسد اخوان زمان خلاصی نیست بالتخصیص فقیر را که اللهم

احتجابی تحسدوا ولا احتجابی تحاسدوا سرمایهٔ تسلی اینچنین گرفتاران ست زینهار که مصباح تحمل را از باد عبیر منطقی نساخته خانهٔ سلوک را تیره نسازی مصرعه تحمل کن تحمل کن تحمل ✤ والسلام علی من اتبع الهدی

رقعهٔ اخری بخدمت شیخ یوسف سبزواری صورت تحریر یافت آنکه اشعاری از شرح معما باسم بها رفته بود حسب الاشارت غواص طبیعت از دریای تقیه بساحل بروز آورده بتحمل که قبول مجلس عالی گردد بیت برگ و شاخ ست اینکه بر شمشادمی بینیم مدام ✤ یا بود داغ والف بالای هم آنها تمام ✤ مخفی نماند که مادهٔ اسم لفظ یاست و لفظ یا مرکب از یای مسمی والف مسمی ست و داغ یای مسمی که بر بالای وی داغ شود یعنی دو نقطه تبدیل بیک نقطه باید یا بای مسمی حاصل آید والف مسمی تبدیل باید به های مسمی که بالا و صدر لفظ هم ست تا تمام شود بها بوقوع آید والسلام

رقعهٔ اخری بخدمت شاگرد رمال بطریقی که بیان مدعا متضمن بعضی اشکال رمل نوشته بود صورت تحریر یافت بیت بهر تسکین دلم در فال وصلت ای پری ✤ هر زمان رمال چشمم نقطه ریزی میکند ✤ در شرح آرزوی وصال زبان بیان لال ست و سکوت ازین مقدمه مناسب حال آنکه از شکایت ابنای روزگار مندرج بود مطلوب مبین در طریق سرداری تا ترکیب دل عمخواری جمع نشود صورت جماعت بر صفحهٔ بیاض جمعیت پیدا نیاید زینهار زینهار عقله نقاق از فرقهٔ سلوک طمع نکنی تا قبض الداخل وسیلهٔ قبض الخارج دوستان نگردد والسلام رقعهٔ اخری به عزیزی که بعد از تاهل صداع بهم رسانیده صورت تحریر یافت ظاهرا درین ایام مصر صحت آن برادر عزیز را فرعون صداع نوعی مستولی شده که موسی علاج را سحر و تنجیم در نسبت میکنند و درینباب اظهاری از علاج رفته بود حکمت آنست که گرد جماع نگردد قطعه آی که بینم به تنگنای جهان ✤ که به تشویش مانده ز صداع ✤ گر شفا بایدت جماع مکن ✤ که مضر ست در صداع جماع ✤ باقی عاقل اند والسلام رقعهٔ اخری بخدمت عبدالله درویش

صورت تحریر یافت آنکه حکایتی از ملامات ایمان رفته بود عزیز من چون زجاج قلب تا سراج یقین مشتعل
نشود مشکوة قالب را از نور ایمان بهره نرسد و در حجرهٔ خلوت تا مطالب مولی لذت مناجات نیابد
یقین دان که از لباس نورانی محروم و عاطل است خلقوا بالتحسین فی قلوبهم نور من نوره بهر آینی
والله اعلم بحقایق الامور و هو علیم بذات الصدور والسلام رقعهٔ اخری بخدمت فرید الزمان
بایزید ثانی صورت تحریر یافت بیت صنمی در دل ما یافته راه * نحن لا نعبد الا ایاه * حقا که
آزر خاطر را سودای کسب صورت صنم یاد آن محبوب حقیقی کاری نبود خلیل جان را که نمرود فراق
در آتشکدهٔ محنت و بلا انداخته و رای آتش شوق خیال وصال آن دوست تحقیقی گلزاری نه الحمد لله
اگرچه از مائدهٔ وصال آن فرخنده مآل عیسی روح بهره ندارد اما از فائدهٔ لذت هجران هم بی بهره نیست
بیت وصل گو مستغنی از من باش در بیم نیستم * شکر لله هیچکس نگرفت هجران ترا * حاشا که تا در کب
شرف ملازمت شاهراه کتابت را از آمد و شد پیک اخلاص معطل ندارند مبادا که از خار و خس تغافل
مسدود گشته باعث فقدان مصر وصال اخلاص گردد والسلام رقعهٔ اخری بخدمت مخلص
اخوان الصفا فضیلت پناه مولانا پیر کمال صورت تحریر یافت آنکه یوسف باد صبا بوی پیراهن
نامه دیدهٔ یعقوب اشتیاق را نور می بخشید باد از مصر تغافل میدید اگر بخلاف گذشته دیدهٔ [illegible]
از کحل الجواهر خاک پای پیک توجه منور سازند وسیلهٔ بهجت موفور خواهد شد و اگر عنان عزیمت ابتهاج
موصلت سپارند نور علی نور بیت حدیث شوق همین بس که سوختم بی تو * سخن حکایت تو گر یا
مبارک آبادی ست * سایه عاطفت بر مفارق محبان ممدود باد رقعهٔ اخری بخدمت بابا قیم
درویش صورت تحریر یافت بیت دل چو غنچه بشکفد در بوستان دوستی * یک نسیمی گر وزد از صبح مصر
دوستان * آنکه نسیمی از صبح التفات ملازمان بوستان دوستان زیده بود نورستگان چمن دوستی را
نضارت بخشید حاشا که تا دریافت زلال وصال نهال را آوری ز سیلاب توجه سیراب دارند

و بیخ دوحهٔ تغافل را که ثمرهٔ آن نسیان محبت ست از روضهٔ دل بر آرند باقی مختار اند والسلام

رقعهٔ اخری بخدمت مولانا با کمال صورت تحریر یافت رباعی پیکی که خبر بشهر ما خواهد برد
از ما خبری باشنا خواهد برد ❊ دیدی که نصیب از کجا تا بکجا ❊ آورد و هنوز تا کجا خواهد برد ❊ چون
کلید هلال ذی الحجه قفل اقامت اجمیر کشود و تقدیر ربقهٔ نصیب بتجو رد و کن در رقبهٔ ما هم انداخته
با انصرام شب بهر آینه عزم جزم نموده متوجه آن دیار ست الله تعالی نتیجهٔ این سفر بصحت اثر سعادت
کونین روزی گرداناد و رحم الله عبداً و السلام رقعهٔ اخری بخدمت بایزید ثانی صورت تحریر یافت
الله تعالی بوسیلهٔ شفقتان بتیه حرمان را که در دامن طور ستان شوق ایشان سبزه زبانی میرود
از جلاب لن ترانی نگاه دارد استیلای فرعون فراق را چه شرح دهد که از دیده های دوستان
رود نیل روان کرده مصر صبر را ویران ساخته اگر عنقریب ها مان تقدیر قصر وصال را که از سیلاب
فراق خراب شده مرمت نماید فبها و الا قصر وجود ما یوسان عالم دیدار را خراب خواهد ساخت قطعه
گریبانیم زلف بر دوزیم ❊ پیرهن کز فراق چاک شده ❊ ور بر دیم عذر ما بپذیر ❊ ای لبا آرزو که
خاک شده ❊ زیاده ابرام نرفت والسلام رقعهٔ اخر بخدمت پدر بزرگوار از جانب عزیزی صورت
تحریر یافت بعد از طی تکلفات رسمی معروض میدارد که چون کلید تقدیر قفل تجو ر جونپور را از پای اقامت
بشکست و سیاح قضا بر عصای سیاحت متکی ساخته بشهر وطن رسانید بهر آینه رواق دیده رمد
کشیده را از مشع جمال دوستان منور گردانید و تربیت و مرمت آن دوستان قلعهٔ عزم اقامت اینجا را
چنان مستحکم ساخت که چون بنیاد کوه راسخ شده قلع آن ممکن و متصور نبود فاما چون نصیب بهم نشده
اسرافیل قضا از صور تقدیر آیهٔ وتکون الجبال کالعهن المنفوش بر جبین رسوخیت و استحکام آن
خواند و ربقهٔ تجو ر در رقبهٔ حال انداخته در فیروزآباد رسانید بلیت رشته در گردنم افگنده دوست ❊ می برد
هر جا که خاطر خواه اوست ❊ اکنون گوهر جمال در دریای علوم غواصی می نماید شاید که در ...

فضیلت بدست آورده زینت عروس وجود دید و آنکه صورت عقد مراجعت در آئینهٔ اوفوا بالعهد
منصور نشده این مشتاق را دران مدخلی نیست عذر خواه تقدیر است مگر بشفاعت الهی و انگارهٔ ارادهٔ
صورت نقش و نگار یابد والسلام رقعهٔ اخری بخدمت یاری در تهنیت عروسی و اجتماع حجاب
نعلت طفولیت مطلوب بصورت تحریر یافت الله تعالی آن قران السعدین را مبارک و میمون کناد
ظاهر العینی ناقصان دین در روز پرورش طفولیت مطلوب طالب شق قمر اند زنهار آن آفتاب تا شام
صباح صبح شباب مشاهده نکنند نظارهٔ آرزو بجانب آن ماهتاب نخواهند نمود و انگشت طمع بسوی دریچه
آن ماه رو نخواهند داشت چون قفل حجرهٔ تکلف انجانب را از کلید توجه آنجناب فتح باب است هر زینه
ابواب بی تکلفی مفتوح میدارد العفو عند کرام الناس مأمول رقعهٔ اخری بخدمت مولانا علی جمال
مرها منوری صورت تحریر یافت ان الله جمیل و یحب الجمال آیتی ست که طوطی طبع جمال و شیفته میخواهد که
از آئینهٔ خاطر شریف که مظهر گنجینهٔ علم لدنی ست کنز الفقه استفاده نماید فاما از دست کریمه آفت که ما
کمال مخافت مقفول ست از کلید ارادهٔ قفل این آرزو شکست الحال چون از توجه ان شیر بیشهٔ قیل و قال
آیهٔ جمعیت برچنین جمال خوانده هر اینه بعازم جازم بتقبیل آستانهٔ عالی ست امید که کنز الفقه مرا در اندیشه
بحیثیت توجه عالی بدست آرند ظلکم ممدود باد رقعهٔ اخری بخدمت جلال الدین حسین در ...
بیچاره صورت تحریر یافت آفتاب مروت از صبح فتوت طالع باد حامل محبت نامه سیمرغ قاف عشق مجاز
لدنی ست که با سفینهٔ ابروی نگاری که با آنجناب کاروباری دارد از خط نظاره ملاح میکند
فاما از بار متاع فراق ان همین ساق که لب المشرقین بجود قرار داده از کشتی شکستگان ست اگر باد شرط از
شمال التفات آن کان مروت و جان فتوت بوزد مصر عمر باشد که باز بیند آن یار آشنا را سلمکم الله
و ابقاکم رقعهٔ اخری بخدمت میرزا ابو القاسم قاضی زاده صورت تحریر یافت صباح بالخیر و العا...
نابود صورت خیال سفر که در دریای خاطر فاتر از قطرات عزم چون نفس آب می نمود حالیا

از عزم جزم چون نقش حجر شده اگر صورت برج رفاقت آن محبّ حقیقی با آسمان وفاق بدل شده است کواکب عزم موافقت آن دوست تحقیقی با برج اتفاق سیّاره آیینه پای اراده بر سمت سفر نهاده عنان اختیار را بشاهراه مقصد سپارند و الا صورت مدعا را در آینه خاطر جا داده مقابله طوطی طبع مخلص خود سازند تا مضمون آن خوانده آنجناب فکر نمایند والسلام رقعهٔ اخری بخدمت قدوة المحققین شیخ الاجل استادنا و مولانا میرزا جلال الله صورت تحریر یافت نور هدایت الهی انجمن افروز انجمن قبله گاهی طالع باد چون مصباح قبولیت اینجانب از مشکوة هدایت آنجناب لاشرقیه لاغربیه است پرتو امداد را از فتیله استعداد او دریغ ندارند تا در شب یلدای غفلت او به مشعل گشتان که یریدون ان یطفئوا نور الله بافواههم حافظ و ناصر خواهد بود بیت چراغی را که ایزد بر فروزد هر آنکس پف کند ریشش بسوزد باد مشعل کشتان دور دارد زیاده چه ابرام نماید سلّمکم الله ابدا رقعهٔ اخری بخدمت حیدر الزمان بایزید ثانی صورت تحریر یافت خورشید دولت وصال از صبح طلعت همایون طالع باد و پروانه روح که شمع تمنای او از آتش میقات افروخته اند بر عصای انتظار تکیه زده ارنی گویان بطور درگاه لا ابالی است بلکه سراپا دیده گشته منتظر یک تجلی دوست امید که همیشه بگریبان وصال خوگر گشته جهان آستین از تاب پیچ متسلّی باشد بیت ای خوش آن دم که رسد دست امید بگریبان وصال تو مرا سلام علیکم اولا و آخرا و ظاهرا و باطنا رقعهٔ اخری بخدمت میرزا انشا و کام در تهنیت عروسی صورت تحریر یافت شاهد مراد در کنار آرزو باد الحمد لله که چمن انتظار آن وفادار از نهار بهار قدوم دلدار نضارت یافته و خورشید عشرت از صبح امل بر عالم آرزو تافته حقا که این نوید بوستان وجود دوستان را گل گل شکفته ساخت و بلبل اسامع روح را از ترنم آورد و تصور رشحات این بشارت نورستگان طرب را در گلزار خیال به نسیم امید پرورد الله تعالی این خطبهٔ بیت العروس و حجرهٔ ننگ ناموس را از مکر و فسوس ابرهه فلک سیاه کوس نگاهدارد و مشاهدهٔ این کتاب قران السعدین بر جمیع دوستان

مبارک و میمون گرداناد رقعهٔ اخری بخدمت عالیجاه مربی الفقرا عنایت خان در تهنیت
از نتایج علی اکبر شاهی در باب دهٔ کشمیر دست داده بود صورت تحریر یافت محبوب قلوب باد مضمون بلاغت المکان
خلعت التیام تسلی خاطر می باید داد از غایت الامر فریاد روح که همیشه در خلوتخانهٔ دل با شیرین عیش
جفت بود جا گیا از زوال فلک چون خبر طاق شنود جز آنکه جبین امل به تیشهٔ یاس بشکند وظیفهٔ عشق
نیست فاما آدمی را باید که در حجرهٔ دل را از درآمدن عروس آرزو که فی الحقیقت نامحرم ست بسته دارد
تا آثار برکت نگشاید الله تعالی جمیع مقیدان عالم صوری را مطلق دارد رقعهٔ اخری بخدمت محمد
اخوان الصفا مولانا میر کمال صورت تحریر یافت طلب منکه از یک قریه جدا ان نشین رفتم
و امنی جان من اگر سالی وفا بی بگذرد بذات پاک حبیبی که تازگی دماغ محبت از بوی گل عشق
اوست تا مرغ روح از آشیان جسم پرواز نموده چون مرغ تصویر در بساط نظم بی پر فراق ست
و قفس قالب مالامال از هیجان شوق و اشتیاق ملتمس آنکه این مشتاق بهشت دیدار را از دوزخ
انتظار شفیع خواهند بود طلبیت انتظار نه بده که آتش و آب نکند آنچه انتظار کند زیاده ابرام
نرفت ظلکم ممدود باد رقعهٔ اخری از جانب عزیزی بعزیزی صورت تحریر یافت تسیمان
این همه تمنا شوق بود که در جوش آورده ارنی گویان موسی وار بطور درگاه آن عزیز رسانید من
چه زهره داشتن بود که نادیده بلکه ناشنیده ترانهٔ لن ترانی بگوش جان رسید مصرعه نزدیک لب
آرند و چشیدن نگذارند بلی چون تقاضای ملاقات در قانون قسمت منظور نبود نشتر از فضیحت که
دامن شکاران در بادیهٔ آرزو نهد بهتر از فرغ باد چه حاصل آید بیهوده که بادیه پیمائی سرچاه صورت
جام تصور کند جز باد پیمائی چه صورت نماید الحمدلله که عروس صحت در کنار آن نخل مروت
کام بخش ست رجا که تا دریافت گوهر حضور بایست به تیشهٔ قلم را از کاوش کوهستان
یاد آوری دریغ ندارند بهر حال شکر و غنیمت ست که لوح خاطر از نقش استفاده بوده

جلوتی بهم رسانیده و شمع طبیعت طالب قافیه حجرهٔ خلوتی شده و این هم از سایهٔ استاد مشفق است
الا لیهم زد و لا نتقص الحقیقة بالعافیة رقعهٔ اخری بخدمت مولانا جمال الدین برهانپوری در تهنیت
ولادت فرزند دلبند همین خوشخبری صورت تحریر یافت الحمد لله والمنة که در سلخ رمضان غرهٔ ولادت
این چنین هلال شوال اهل شب مطالعهٔ دوستان را لیلة القدر ساخته نوید صبح عید داد امیدوارست
که الله تعالی این هلال افق وجاهت را بتدریج بدر آسمان این خاندان گرداناد و از مقابلهٔ آفتاب
حادثه و تعرض خسوف نهار ضعف نگاه داراد آمین رب العالمین رقعهٔ اخری در تعریض عزیزی که حسد شعار
بود صورت تحریر یافت حسد نامهٔ که با برودت و افسردگی تمام صادر شده بود دلهای
دوستان را حرارت بخشید عزیز من معقول که مشاطهٔ تقدیر عروس بخت را از ابر منصهٔ قبولیت جلوه داده
درکنار حسن نهاده بحسد و بغض آئینه روی جبین قبول خاطرش نمی توان خراشید این کارخانهٔ تقدیر است نه
دیوانخانهٔ حسد و تزویر بیت یکی را بسر بنهند تاج تخت یکی را بخاک اندر آرند از تخت چشم آرزو
که متاع گرانمایهٔ قناعت پر نشد از بضاعت مزجات حسد کی پر شود خوشا کسیکه قدر نعمت فضیلت
قناعت دانسته قدم بر نقش دولت سر بگیدان حرص نهاده کشتکار توکل را از جویبار صبر آب
داده العاقل تکفیه الاشاره رقعهٔ اخری بخدمت شیخ معین الدین که از شیوهٔ فقرا اضطراب
بهم رسانیده صورت تحریر یافت آنکه از شکایت نکبات روزگار غدار بکلک اختصار مندرج بود
بوضوح پیوست همین الدنیا سجن المؤمن وجنة الکافر واقع است لا محاله بطعام لا یسمن ولا یغنی
من جوع میباید ساخت و دست رضا بدامن شکر آویخته در آتش فقر و فاقه می باید سوخت
تا نعیم حقیقی به تشریف خلود نعیم عقبی مشرف و ممتاز گرداند ما شاء الله کان و ما لم یشأ لم یکن
رقعهٔ اخری بخدمت عزیزی که بر آسمان اقارب مایل بماهرویی گشته بود که نسبت نمایند
صورت تحریر یافت بلبیت شنیده ام که بگلچهره نظر داری ز شوق لاله رخی داغ بر جگر داری

چنان شنیده شد که رقبهٔ جان آن مقتول نفس از کمند زلف نگاری که در میدان اقارب شهسوار است
صید شده و آن عزیز میخواهد که به نسبت آن در مکنون صدف سینه را زینت دهد بلی انچه در دل
مرغوب آید در دیده نکو نماید و نصیحت درین باب چون نقش بر آب فاما آن قمر آسمان اقارب را
الاقارب کالعقارب بگوشش رسیده و نسبت قمر با عقرب نیک فهمیده با وجود آن مقیدی بیکار
و متحمل این بار دوستان را غیر از تعریض و اشعار امری دیگر لازم و واجب نیست باقی مختار
والسلام رقعهٔ اخری بخدمت بابزرگی ثانی صورت تحریر یافت الحمد لله تعالی سیمای عافیت آن
محب حقیقی و دوست تحقیقی را از خار خار عارضه در امان دارد آنکه صورت ابرو معتقد ابداً
خاطر شریف عاطل افتاده پیوسته ناخن اندیشه چهرهٔ دل میخراشد که مانع آن چه باشد بهر حال
موانع آن بخیر باد بخلاف گذشته اگر اساس محبت را که از سوء خیست حکم سد سکندر گرفته از رخنه
یاجوج تغافل نگاه دارند بهتر خواهد بود و در اظهار شوق اگر سر از زبان شود غیر از متاع تقصیر در دکان
بیان بظهور نمیرسد بنا بر علیه حوالهٔ آن به تصفیهٔ باطنی ساخته جرأت نه نموده ظلکم ممدود باد رقعهٔ
اخری از جانب عزیزی به پدر بزرگوار او صورت تحریر یافت ظل رافت و سایهٔ شفقت بر مفارق
فرزندان مبسوط باد اظهار شوق ملازمت چه سان عرض نماید که همیشه بوتیمار خاطر در خط با مخدوم
گرفتار حیرت ست که ماهی مقصود در منقار آرزو کی سیماب زان باز که گوهر حضور از کیسهٔ وقت
دور افتاده ذره وار از روزن انتظار دریوزه درهم و دینار التفات آن آفتاب علی مقدار
می نماید رجا که تا دریافت سعادت پابوس صورت فراموشی را بر لوح خاطر روا ندارند و در
رتق و فتق امور معاش نوعی سلوک کنند که نقش مراد از کعبتین توجه فوت نشود و حصه
به لقمان وعظ گفتن از ادب نیست درین سفر چون حمازهٔ عزم میانجی از بار رفاقت
من بتنگ آمده بود قابل صحبت ندیده بخدمت نفرستادم بوی که گرچه تلف یابند و در بارهٔ بیچاره

عبدالرزاق توجه نمایند که آواره نشود زیاده ابرام زحمت ظلکم ممدود باد رقعهٔ اخری بخدمت عزیزی

که از سفر معاودت نموده بود صورت تحریر یافت الحمد لله والمنة که آفتاب قدوم مسرت لزوم از مشرق

نزول جلال طلوع نموده شام فراق دوستان را صبح وصال بخشید در اظهار شوق و غرام چه ابرام

نماید که جبریل بنان اگر پشت آدم خامه را مسخ نموده ذریات بالقوه شوق را بالفعل آرد صحیفهٔ عالم یادآوری

را گنجایش آن نیست بنابران از کیت و نیت در گذشته اکتفا بیک بیت نموده تلبیت کرده

از نقش تو ام در نظر بس ست * در دل باشی پیشت دولت من اینقدر بس ست * چون بصحبت گوهر

این غواص دریای صحبت منتظر لولوی کیفیت احوال ملازمان ست از ازدیاد یادآوری

اگر نصیبی باید دور از کرم نخواهد بود والسلام رقعهٔ اخری بخدمت عالیجاه آقا سیف الله ایام

تجرد صورت تحریر یافت * الحمد لله الذی هدینا لهذا وما کنا لنهتدی لولا ان هدینا الله سخن

در ترک تعلق و اختیار تجرد رفته بود بلی سعادتمندی که صورت لاتقا در آئینهٔ اقبال بدیدهٔ

تحقیق ملاحظه فرموده لاعلاج بست اگر پیاپی عروس گیتی کوتاه نخواهد نمود متاع قلیل دنیا این همه

قال و قیل کرا میکند که تضییع وقت ست بهر حال طالب حالتی باید بود که آن آمدنی ست نه

آوردنی الم نشرح لک صدرک حرفی از کتاب مراد و انشاء علم دلیر بود جرأت بالغ آمد والسلام

رقعهٔ اخری بخدمت درویشی در زجر و توبیخ از ذمائم اخلاق صورت تحریر یافت نیز من

تصوف جز خلقی ست کسی که از حسن خلق بهره ندارد در زمرهٔ صوفیان بی نصیب ست قطعه

ای شیخ گر بصحبت افتاده رستی * باری بکن بچشم حقارت در و مبین * بر شیرزان شدند بزرگان

زین سوار * کاهسته تر ز مور گذشتند بر زمین * گر در جهان دلی ز تو خرم نمیشود * بارحی چنان مکن

که شود خاطری حزین * بهر حال طبیعت سنگی و گیاهی که در و خاصیتی هست * از آدمی

که در و منفعتی نیست * والله یقول الحق وهو یهدی السبیل * تمت

خاتمة الطبع

آلاف بر و احسان و اصناف شکر و امتنان بحضرت خالق دو جهان که درین هنگام فرخنده فرجام شاهد زیبای عبارات دلنشین مستور رحجال فقرات فصاحت آیات و عروس مضامین رنگین مخدره الفاظ بلاغت سمات یعنی مجموعه مملو از فوائد بیکران رقعات امان الله حسینی غفر الله المنان بار دیگر بغازه صحت تمام و گلگونه تصحیح مالاکلام در نگارخانه مشهور نزدیک و دور یعنی مطبع مصطفائی واقع کانپور باهتمام بنده ضعیف البنیان محمد عبد الرحمن بن حاجی محمد روشن خان بتاریخ بست و پنجم شهر محرم [illegible] هجری زیب و زینت انطباع پذیرفته [illegible]

مهر

برای رفع اشتباه خریداران در کتاب مطبوع مطبع مصطفائی و مطابع دیگر که لوح مشابه مطبع موصوف داشته باشد مهر از شنگرف و دستخط مهتمم افزوده شد

العبد

۶۹۵۹